

تحلیل حقیقت اصحاب سرپیشوایان معصوم علیهم السلام و نسبت آن با عارفان

محمد عیسی جعفری*

سید یدالله یزدان پناه**

چکیده

شواهد متقن نقلی و عقلی، دین را برخوردار از سطوح مختلف ظاهری و باطنی معرفی می‌کند؛ و پیامبر و به تبع وی، دیگر پیشوایان معصوم، این دین را به میزان فهم و درک افراد عرضه می‌دارند. بدین ترتیب، زمینه بهره‌مندی افراد مختلف از آن به فراخور استعدادشان فراهم می‌آید. روشن است که همگان به همه سطوح دین دسترسی ندارند و تنها افراد خاصی بنا بر ظرفیت وجودی‌شان شایستگی ارتباط با همه این سطوح را پیدا می‌کنند. پیش‌تر و بیش‌تر از همه، آورنده دین و مفسر واقعی آن، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با همه سطوح ظاهری و باطنی آن مرتبط است و در مرحله بعد کسانی که ساختار وجودی‌شان همانند او است و باب و میراث‌دار علم او هستند، از ویژگی یادشده برخوردارند. دسته دیگر، کسانی‌اند که هرچند همانند دسته دوم نیستند، در این زمینه با آنان مشابهت دارند و از قابلیت‌های خاصی برای ارتباط و پیوند با ساحت‌های باطنی دین برخوردارند. تعدادی از آن‌ها در زمان حضور پیشوایان معصوم علیهم السلام و از طریق آنان به این ساحت‌ها راه یافته‌اند و احیاناً خود واسطه اتصال و پیوند دیگران به آن پیشوایان و ساحت‌های دین شده‌اند. حال، اینان چه کسانی‌اند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ این نوشتار با توصیف شخصیتی و تحلیل داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که آنان دسته‌ای از اصحاب و یاران معنوی پیشوایان معصوم علیهم السلام بوده‌اند که از تیزبینی و خوش‌فهمی خاص و ظرفیت درونی ویژه‌ای برای فراگیری علوم و معارف باطنی دین برخوردار بوده‌اند و آن پیشوایان، برای این امر ایشان را برگزیده بودند. به ایشان اصطلاحاً اصحاب سر گفته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اصحاب سر، پیشوایان معصوم علیهم السلام، عارف، ساحت دین، معارف باطنی.

* دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی. (mijafari@gmail.com)

** استاد سطح عالی حوزه علمیه.

درآمد

باورمندی به بعد عرفانی دین، بر پذیرش یک پیش فرض در ساحت خود دین مبتنی است؛ و آن پیش فرض، وجود بطون تودرتوی شریعت است. باور به این که شریعت و دین همان احکام و معارف ظاهری است که در دسترس عموم قرار دارد، اجازه نمی‌دهد از معارفی فراتر از آن سطح سخن به میان آید؛ و به تبع، برای رسیدن به آن تلاش و جدیت نیز معنا نخواهد داشت؛ اما به باور بسیاری از شریعت‌مداران، برهان عقلی و شواهد نقلی، حکایت از آن دارد که شریعت غیر از سطح و لایه ظاهری، لایه‌های عمیق‌تری نیز دارد که در ورای این ظاهر قرار دارد. این سطوح و لایه‌ها به سبب عمق و پیچیدگی و دشوارفهمی، دور از دسترس همگان قرار داده شده است؛ زیرا نشر و افشای آن، به سبب عدم استعداد بسیاری از شریعت‌مداران در پذیرش آن، موجب سردرگمی و حیرت و گمراهی آنان شده، آنان را از مسیر حق‌طلبی منحرف می‌کند. از این رو، این معارف باطنی در پوششی از الفاظ و عبارات و مجاهدات سلوکی، تنها برای عده خاصی محفوظ نگه داشته شده است و این عده، کسانی‌اند که از نازک‌فهمی و لطافت طبعی و ذوق معنوی برخوردار بوده، برای رسیدن به مقصود، ریاضت قلبی و سلوک عملی را شیوه کار خود قرار می‌دهند.

بر اساس تحلیل عقلی در اثبات ساحت باطنی دین می‌توان گفت که زندگی انسان در این دنیا به اقتضای اجتماعی و مدنی بودن، با امور قراردادی و اعتباری در هم پیچیده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۵۱، و جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۱-۱۳۱). در جای خود اثبات شده که هر امر اعتباری، بر یک امر حقیقی و تکوینی تکیه دارد؛ از این رو، انسان به حسب ظاهر با این نظام اعتباری و به حسب باطن با نظام حقیقی و تکوینی زندگی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۲/۱۳۸ و بعد).

معارف دینی که ناظر به نظام زندگی اجتماعی انسانی است، همگی به زبان اعتبار بیان شده‌اند. از سویی نشئه قبل و بعد از زندگی اجتماعی انسان، امور حقیقی‌اند و اعتباری نیستند؛ زیرا زندگی اجتماعی (و نه جمعی) که مقتضی امور اعتباری است، در

این دو نشئه وجود ندارد. دین الاهی امور موجود در نشئه بعد از دنیا را مترتب و منوط به مرحله احکام و اعمال در نشئه دنیایی قرار داده است و حقیقت آن امور را همین احکام و اعمال رقم می‌زند. از سوی دیگر، ارتباط حقیقی بین دو چیز، موجب اتحاد آن دو در نوع و سنخ وجود می‌شود. از آن‌جا که موجودات مابعد این نشئه، امور حقیقی و خارجی هستند، بنابراین ارتباط و پیوند آن‌ها با حقایقی است که اسرار و باطن این امور اعتباری‌اند و نه با خود این امور اعتباری. بدین ترتیب روشن می‌شود که دین غیر از این سطح و لایه ظاهری، سطح و لایه باطنی نیز دارد (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۴۵-۱۵۱).

شواهدی نیز از آیات و روایات بر این چند سطحی بودن شریعت دلالت دارد که در این‌جا از آوردن آن صرف نظر می‌شود.^۱ چند سطحی بودن دین، مستلزم معارف متناسب با خود است و دریافت آن نیز استعداد خاص خود را می‌طلبد.

دشواری‌های معارف باطنی

از آن‌جا که همگان به همه مراتب و مراحل باطنی دین، بار نمی‌یابند و این مراتب و معارف مربوط به آن برای آنان قابل درک و بیان نیست، پیامبران و جانشینان آنان وظیفه یافته‌اند که معارف مربوط را به اندازه فهم مردم بیان کنند؛ از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ ما پیامبران وظیفه داریم که با مردم به اندازه خردشان سخن بگوییم (کلینی، ۱۴۲۹: ۵۱/۱).

گفتنی است تعبیر «اندازه» در این روایت به کیفیت ناظر است و نه کمیت؛ پیامبران الاهی همه معارف را به مردم می‌گویند، اما همه سطوح آن را به هر کسی نمی‌گویند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳)؛ زیرا تمامی سطوح آن برای همگان قابل درک و فهم نیست؛ از این رو، برای سطوح عالی و عمیق آن افراد خاصی برگزیده می‌شوند.

دشواری‌های معارف باطنی و بدفهمی‌های ناشی از آن در موارد متعددی بازتاب یافته است. از روایت معروف «لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹:

۱. برای اطلاع از شواهد نقلی، ر.ک: (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۵۱-۱۵۲).

۳۳۲/۲)، همین معنا برداشت می‌شود. در روایت دیگری آمده است که یونس بن عبد‌الرحمن از این که مردم او را زندیق می‌خوانند، به امام کاظم علیه السلام شکایت برده و امام به او توصیه کرده است که با مردم مدارا کند و هر سخنی را به آنان نگوید؛ چون هر گفتاری برای مردم قابل درک نیست (کشی، ۱۴۰۹: ۴۸۸). یا برابر گزارش دیگری، جابر جعفی از سختی و سر رسیدن صبرش در تحمل و پنهان کردن معارف و اسرار دینی به امام باقر علیه السلام شکایت کرده و امام به وی دستور داده است حفره‌ای در زمین بجوید و آن اسرار و معارف را به آن حفره بازگوید و بعد آن را بپوشاند تا زمین آن را از نااهلان دور نگه دارد (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳: ۳۴۴/۴۶).

گزارش‌های یادشده همگی از وجود معارف عمیق و سنگینی حکایت می‌کنند که درک آن برای عموم مردم سخت و دشوار است. این معارف به سطوح باطنی دین مربوط می‌شود. همین معارف، بعدها به معرفت عرفانی شهرت یافته است. بنابراین عرفان به ساحت‌ها و لایه‌های باطنی دین مربوط می‌شود که تحمل آن در توان همگان نیست. این علم در اصل متعلق به اهل بیت علیهم السلام بوده و ابتدا به آن‌ها داده شده است؛ سپس از طریق آن‌ها به دیگران می‌رسد. آنان این علم را به افراد خاصی می‌دهند که از آن‌ها به «اصحاب سر» یاد می‌شود. انتقال این علوم، گاه به صورت علم حصولی و تفسیر باطن دین است؛ مانند آنچه امام صادق علیه السلام به ذریح محاربی فرمود^۱؛ و گاهی به صورت انتقال باطنی و

۱. عبدالله بن سنان از ذریح نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند در کتابش به من دستوری داده است، دوست دارم آن را بدانم. فرمود: آن چیست؟ گفتم: این فرموده خداوند متعال «ثُمَّ لِيُقْضَا لَهُمْ وَاَلْيَوْمَ نُدْوَرَهُمْ» (حج/۲۹) است. فرمود: «ثُمَّ لِيُقْضَا لَهُمْ» دیدار با امام است و «وَاَلْيَوْمَ نُدْوَرَهُمْ» همین مناسک است. عبدالله بن سنان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم: فدایتان شوم! مفاد این فرموده خداوند متعال «ثُمَّ لِيُقْضَا لَهُمْ وَاَلْيَوْمَ نُدْوَرَهُمْ» [چیست؟]؛ فرمود: گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و مانند آن. عرض کردم: فدایتان شوم! ذریح محاربی از شما نقل کرد که فرموده بودید: «ثُمَّ لِيُقْضَا لَهُمْ» دیدار با امام است و «وَاَلْيَوْمَ نُدْوَرَهُمْ» همین مناسک است. فرمود: ذریح راست گفته است و تو هم راست می‌گویی؛ زیرا قرآن ظاهری دارد و باطنی؛ و چه کسی می‌تواند دریابد آنچه را ذریح درمی‌یابد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۲۴-۳۶۱).

درک حضوری است؛ مانند آنچه پیامبر ﷺ برای حدیفه در شناخت منافقان انجام داد؛^۱ و گاهی فرد با سلوک و ریاضت و متابعت از آن پیشوایان بدون دخالت ظاهری اما با عنایت باطنی‌شان، به دریافت آن معارف باطنی دست می‌یابد؛ هرچند شخص خود متوجه آن نباشد؛ مانند چیزی که برای حارثه بن مالک رخ داد (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳۸/۳-۱۳۹). گاهی این معارف نیز به رغم میسور نگشتن پیوند و متابعت ظاهری، با متابعت قلبی از آن پیشوایان و پیوند باطنی با آنان (با فراهم بودن استعداد فرد و داشتن سلوک معنوی) حاصل می‌شود؛ مانند آنچه در او ایس مشاهده می‌شود؛ وی بدون ارتباط و پیوند ظاهری با پیامبر ﷺ و بدون دریافت دستورالعمل سلوکی از آن حضرت، اما با شیوه خاص خود، راه سلوک را در پیش گرفت^۲ و پیامبر ﷺ نیز او را تأیید کرد و به ستایش او پرداخت (کشی، ۱۴۰۹: ۹۹؛ و ابن‌شاذان قمی، ۱۴۲۳: ۴۹۴۸)؛ وی با امیرالمؤمنین علیه السلام در اواخر عمر و در آستانه جنگ صفین آشنایی پیدا کرده (مفید، ۱۴۱۳: ۳۱۵/۱-۳۱۶) و در همین جنگ به شهادت رسیده است؛ و بدین ترتیب، تبعیت ظاهری از آن امام برایش میسر نشده و از آن حضرت نیز (به ظاهر) دستوری در باب سلوک دریافت نکرده است. بنابراین وی قبل از ارتباط ظاهری با آن دو پیشوای بزرگ، تنها با ارتباط باطنی و متابعت قلبی از آنان به انجام سلوک پرداخته و بدین ترتیب به آن معارف دست یافته است.

توجه به این نکته ضروری است: همان طور که در علوم ظاهری راه‌های مختلفی برای کشف نظر معصوم وجود دارد، در علوم و معارف باطنی نیز شیوه‌های مشابه کاربرد

۱. پیامبر ﷺ فرمود: ای حدیفه! منافقان را می‌شناسی؟ حدیفه عرض کرد: من به آنان آگاه‌تر از شما نیستم. فرمود: ای حدیفه نزدیک بیا. حدیفه به پیامبر ﷺ نزدیک شد. پیامبر ﷺ فرمود: رو به قبله بایست. حدیفه می‌گوید: رو به قبله ایستادم. پیامبر ۹ دستش را بین دو کتفم قرار داد به گونه‌ای که من سردی انگشتان او را در سینه‌ام حس کردم و [با این کار] منافقان، پدرها و مادرهایشان همه را شناختم (ر.ک: ابن‌عقده کوفی، ۱۴۲۴: ۱۱۰؛ و طبری آملی، ۱۴۱۳: ۹۷).
۲. «او ایس [بر اساس اجتهاد و شمس سلوکی خود و بدون استناد به دستور ظاهری خاصی از شریعت] بعضی از شب‌ها را می‌گفت: امشب شب رکوع است، و به یک رکوع شب را به صبح می‌آورد؛ و شبی را می‌گفت: امشب شب سجده است و به یک سجده شب را به پایان می‌رساند» (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۱۷۳/۸).

دارد. یکی از راه‌های دستیابی به دیدگاه معصوم در علوم ظاهری، تقریر و تأیید کردار و گفتاری است که در محضر وی و یا با اطلاع وی انجام و ابراز شده است و پس از تقریر معصوم، حجیت پیدا می‌کند و منشأ حکم و عمل قرار می‌گیرد. در علوم باطنی نیز اگر معصوم کسی را در سلوک و یافته‌های سلوکی اش تأیید کند، آن یافته‌ها از مصادیق معارف باطنی به شمار آمده و شخص برخوردار از آن، اهل سرّ و معرفت محسوب می‌شود؛ جریان حارثه بن مالک و اوئیس قرنی از این قبیل است که پیامبر ﷺ نیز آن را تأیید فرموده است.

حال که روشن شد دین غیر از ظاهر، باطنی نیز دارد و معارف مربوط به آن دشواریاب است^۱ و از این رو، تنها برای افراد خاصی عرضه می‌شود، این پرسش رو می‌نماید که این افراد با چه ویژگی یا ویژگی‌هایی شناخته می‌شوند؟ و در ضمن، آن‌ها با عارفان اصطلاحی چه نسبتی دارند؟

اصحاب سرّ: یاران عرفانی

برای روشن‌تر شدن ماهیت و حقیقت «اصحاب سرّ» و نسبت آن با «عارف» مصطلح، ضروری می‌نماید ابتدا به معنای سرّ اشاره کنیم و دیدگاه صاحب‌نظران لغوی و غیر لغوی در این مورد بررسی شود.

ابن منظور و فیومی در توضیح سرّ گفته‌اند: «السرّ: ما أْخْفَيْتَ و الجمع أسرار؛ سرّ عبارت از چیزی است که مخفیش می‌داری و جمع آن، اسرار است» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۷/۴) ذیل ماد سرّ؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲۷۳/۲، ذیل همان ماده).

صاحب صحاح اللغه گفته است: «السُّرُّ: الَّذِي يَكْتُمُهُ؛ سرّ عبارت از امر پنهان است» (قرشی بنابی، ۱۴۱۲: ۲۵۲/۳).

۱. این دو بحث (بطون تودرتوی شریعت و دشواریابی معارف آن) دو مقدمه برای بحث از ماهیت و حقیقت اصحاب سرّ است.

زمنخسری گفته است: «سِرُّ كُلِّ شَيْءٍ، لَبِّهِ؛ سِرُّ هَرِّ شَيْءٍ مَغْزٍ وَ حَقِيقَتُ أَنْ شَيْءٍ اسْت»
(زمنخسری، ۱۴۱۷: ۲/۱۴۰).

راغب گفته است: «السِّرُّ هُوَ الْحَدِيثُ الْمَكْتُمُ فِي النَّفْسِ؛ سِرٌّ عِبَارَةٌ مِنْ سَخْنٍ مَخْتَمٍ فِي الْبَهَانِ فِي النَّفْسِ اسْت» (راغب أصفهانی، ۱۴۱۷: ۴۰۴؛ و حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۱۱/۶). این سخن ناظر به سِرِّ گفتار است، نه سِرِّ همه چیز؛ اما راغب خود تصریح می کند که سِرِّ در برابر علن قرار دارد و در معانی و اعیان (ذوات) هر دو به کار می رود (راغب، همان جا).

صاحب مجمع البحرین در معنای سِرِّ گفته است:

السِّرُّ: الَّذِي يَكْتُمُ؛ وَمِنْهُ «هَذَا مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ» أَي مَكْتُومِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّذِي لَا يَظْهَرُ لِكُلِّ أَحَدٍ. قَالَ بَعْضُ شُرَاحِ الْحَدِيثِ: أَعْلَمُ أَنَّ سِرَّ آلِ مُحَمَّدٍ، صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ. فَمَنْهَ مَا يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ وَ هُوَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ، وَ مَنْهَ مَا يَعْلَمُهُ هُمْ وَ لَمْ يَجْرَ عَلَيَّ لِسَانُ مَخْلُوقٍ غَيْرِهِمْ وَ هُوَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِمْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ، وَ هُوَ السِّرُّ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ آثَارُ الرَّبُوبِيَّةِ عَنْهُمْ فَارْتَابَ لِذَلِكَ الْمَبْطُلُونَ وَ فَازَ الْعَارِفُونَ فَكَفَرَ بِهِ فِيهِمْ مَنْ أَنْكَرَ وَ فَرَطَ وَ مِنْ غَلَا فِيهِمْ وَ أَفْرَطَ وَ فَازَ مِنْ أَبْصَرَ وَ تَبَعَ النَّمَطَ الْأَوْسَطَ؛

سِرِّ عبارت از چیزی است که پنهان نگه داشته می شود. از همین باب، [این سخن] است: «این، از سِرِّ آل محمد ﷺ است» یعنی [راز] پنهان آل محمد که برای هر کسی گفته نمی شود. برخی از شارحان این حدیث گفته اند: باید توجه داشت که سِرِّ آل محمد ﷺ صعب و مستصعب است. فرشتگان و پیامبران بعضی از این اسرار را می دانند و آن همان چیزی است که با وحی به آنان می رسد و بعضی دیگر از اسرار آنها را تنها خودشان می دانند و غیر از آنان کس دیگری نمی داند و آن چیزی است که آنها بدون واسطه [از خدا] دریافت کرده اند؛ و آن سِرِّ است که با آن، آثار ربوبیت از آنها ظاهر می شود. به همین دلیل است که اهل باطل به شک می افتند و عارفان به رستگاری می رسند و منکران، مفرطان و غالیان به آنها کافر می شوند و تیزبینان که حد وسط را می گیرند، رستگار می شوند (طریحی، ۱۳۷۵: ۳/۳۲۹).

در جمع‌بندی این اقوال می‌توان گفت که سرّ هر چیزی، همان باطن و حقیقت آن چیز است و سرّ شریعت، حقیقت و باطن شریعت است که اگر کسی به آن دست یابد، به مقام سرّ دست یافته و از اهل سرّ گشته است. سرّ و حقیقت هر چیزی، در نهایت به خدا می‌رسد و خدا پنهان‌ترین امر در همه موجودات است. از این رو کاشانی سرّ را از دیدگاه عرفانی این گونه معنا می‌کند:

«السرّ: هو ما يخص كل شيء من الحق عند التوجه الإيجادي»؛ سرّ، حصه وجودی هر شیء از حق است که آن شیء هنگام توجه ایجادی از آن برخوردار می‌شود (کاشانی، ۱۴۲۶: ۳۴).
اجمال سخن یادشده با بیان زیر، تفصیل می‌یابد:

هر موجودی یک حیث ربوبی دارد که همان ظهور حضرت ربوبیت در آن است. هر تأثیر و فاعلیت و ایجاد در عالم، از ناحیه رب ظاهر در آن است؛ بنابراین «هیچ مؤثری در وجود جز خدا نیست». این حیث ربوبی [در هر موجود]، سرّ آن موجود است؛ و سرّ، آن حصه وجودی هر شیء از حق است که هنگام توجه ایجادی از آن برخوردار می‌شود. از این توجه ایجادی، به وجود منبسط یاد می‌شود که در این آیه «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [سخن ما به هر چیزی وقتی اراده وجود آن کنیم، این است که بدو گوئیم باش، وجود یابد] (نحل/۴۰) به آن اشاره شده است (کربلایی، بی‌تا: ۱۸۶/۱).

در این عبارت، سرّ با «توجه ایجادی» گره خورده است و توجه ایجادی حق، همان خطاب «کن» به اشیا است که اشیا با آن، لباس وجود می‌پوشند. حظ و بهره‌ای که اشیا از این توجه ایجادی می‌برند، همان سهم و بهره وجودی‌شان است که با حضور ربوبیت در آن‌ها همراه است؛ و این وجود در اصل با وجود منبسط یا نفس رحمانی تحقق می‌یابد. بنابراین سرّ هر چیزی همان حیث ربوبی در آن چیز است؛ و اهل سرّ، کسی است که به آن حیث ربوبی دست یافته باشد. از این رو، اصحاب سرّ آن کسانی‌اند که در اثر مصاحبت (ظاهری یا باطنی) با معصوم علیه السلام و تبعیت از او از این اسرار و معارف باطنی برخوردار گردیده‌اند. این مقام پیش از آن که مقام مخاطب ظاهری باشد، مقام نفسی است

که شخص با ریاضت (فکری و عملی)^۱ و استعداد روحانی و همراهی با پیشوای معصوم و امداد (ظاهری یا باطنی) از سوی او به آن نایل می‌آید. از این رو، رسیدن به آن مقام لزوماً به تخاطب ظاهری پیشوای معصوم وابسته نیست؛ بلکه تبعیت محض از او و ارتباط معنوی و باطنی^۲ با او و همین طور تصرف تکوینی معصوم^۳ در فرد، رسیدن به این مقام را موجب می‌شود.

به نظر می‌رسد که اصحاب سرّ پیشوایان، بیش‌تر به کسانی گفته می‌شوند که روایات ناظر به معارف باطنی را نقل می‌کنند، چنان‌که برخی بدان اشاره کرده‌اند^۴؛ اما باید گفت که صرف نقل روایات عرفانی، مصحح «اصحاب سرّ» نیست؛ بلکه همان‌طور که از طریحی و کاشانی نقل شد، رسیدن به حقیقت و باطن هر چیزی یا رسیدن به سرّ ربوبیت در اشیا مصحح این مقام است؛ بنابراین ویژگی اصحاب سرّ تنها «شایستگی» برای دریافت و نقل چنین روایاتی نیست، بلکه صلاحیت یافتن برای تخاطب باطنی و رسیدن به حقیقت شریعت و حقیقت هر چیز است؛ هرچند لازمه دریافت و تحمل معارف عرفانی، تحقق به این مقام است.

اصحاب سرّ به این معنا حتی مورد پذیرش محدثان و مخالفان عرفان مصطلح نیز است. مرحوم نوری و مرحوم مجلسی همین معنا را تأیید می‌کنند (نوری، ۱۴۰۸: ۴۰۱/۴ و ۳۲۰/۵). مجلسی با نقل گفت‌وگوی امام مجتبی علیه السلام و قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل این بند «قَالَ يَا قَنْبِرُ! أَنْظِرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ

۱. این ریاضت همان است که از بوعلی در تعریف عارف اصطلاحی نقل خواهیم کرد.

۲. مانند ارتباط اویس و حارثه بن مالک با پیامبر صلی الله علیه و آله که اولی هرگز پیامبر را ندید ولی سلوک معنوی داشت و دومی در محضر پیامبر بود اما ظاهراً دستور سلوکی خاصی از پیامبر نداشت و در عین حال، هر دو به مقامات و مراتب معنوی دست یافته بودند.

۳. مانند آنچه پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام یا به حذیفه آموخت.

۴. جزایری می‌گوید: «أَنَّ جَابِرَ الْجَعْفِيَّ (۲) مِنْ أَهْلِ الْأَسْرَارِ، وَ مِمَّنْ رَوَى مِنَ الْبَوَائِنِ الْأَخْبَارِ مَا لَمْ يَرَوْهُ غَيْرَهُ»؛ جابر جعفی از اهل سرّ و از کسانی است که چیزی را از باطن روایات نقل می‌کنند که دیگران نمی‌توانند نقل کنند (جزایری، ۱۴۰۸: ۲۰۶/۲).

رَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي» از یک روایت می گوید:

قوله: «الله و رسوله و ابن رسوله أعلم به منی»، ای «لا تحتاج إلى أن أذهب و أرى؛ أنت تعلم ذلك بعلمك الربانية»؛ و یحتمل أن يكون المراد بالنظر، النظر الباطني لأنه كان من أصحاب الأسرار، و لذا قال: أنت أعلم، أي أنت أحرى بهذا النحو من العلم و منكم أخذت ما عندي؛

این سخن قنبر: «خدا و پیامبر و فرزند پیامبر داناتر از من به آن [که چه کسی پشت در است] هستند» بدان معناست که «نیازی نیست من بروم و بینم [که چه کسی پشت در است]، شما با علم الاهی [غیبی] خود آن را می دانید» و احتمال دارد مراد از دیدن، دیدن باطنی باشد؛ زیرا قنبر از اصحاب سرّ امام بود و از این رو، عرض کرد: شما بهتر می دانید؛ یعنی شما سزاوارتر به این علم باطنی هستید و من آن را از شما گرفته ام» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۰۶/۳).

این عبارت، اصحاب سرّ را دارای پیش باطنی می داند و این، نقل روایت نیست؛ بلکه رسیدن به مقامی است که شخص توان دریافت حقایق و امور غیبی را پیدا می کند. مرحوم مجلسی فقره دوم را به صورت احتمال ذکر کرده، اما اعتقاد و باور به این که اصحاب سرّ دارای علم باطنی است، خارج از محدوده این احتمال است؛ و احتمال تنها در معنای روایت است و نه در بیان ویژگی اصحاب سرّ.

نکته قابل ذکر آن که گاهی سرّ اهل بیت علیهم السلام یا سرّ ولایت، به امر سیاسی اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است. این تفسیر بیش تر از سوی شارحان و ناقلان روایات بیان شده است؛ اما در بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام به استثنای یک مورد (ر.ک: هلالی، ۱۴۰۵: ۹۴/۱) سرّ به همان علوم و معارف باطنی تفسیر شده است. درباره آن یک مورد نیز گفتنی است که بیان امام علیه السلام به صورت مرسل و بدون ذکر سند برای تأیید کتاب سلیم بن قیس به آن کتاب ضمیمه شده است. ضمن آن که ابان بن ابي عیاش، راوی کتاب سلیم از سوی رجالیان تضعیف شده (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۲۶؛ ابن غضائری، ۱۳۴۲: ۳۶، ۶۳ و ۱۱۹؛ و ابن داود، ۱۳۶۴: ۴۶۰) و واضع و جاعل این کتاب معرفی شده است (همان)؛ و یکی از نشانه های جعل آن، رساندن شمار امامان به سیزده نفر در این کتاب محسوب شده است (ابن غضائری، ۱۳۴۲: ۶۳؛ نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۴۰؛ و ابن داود، ۱۳۶۴: ۳۶۷).

با این همه به نظر می‌رسد اسرار سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام بیش‌تر زمانی نمود پیدا می‌کرد که فشارهای حکومت‌های وقت بر امامان شدت می‌یافت و دستگاه‌های حکومتی، آنان را رقیب جدی و دشمن خود تلقی می‌کردند و در صدد یافتن بهانه‌ای برای از میان برداشتن آنان بودند. از این رو، افرادی که با آن بزرگواران در رفت و آمد بودند، به مراقبت از شنیده‌ها، گفته‌ها و تردهایشان موظف می‌شدند و از پرداختن به اموری که بهانه به دست حکومت می‌داد، منع می‌شدند. می‌توان گفت در این هنگام، اصحاب سرّ سیاسی معنا پیدا می‌کرد. بر این اساس می‌توان افرادی مانند حسین بن روح را صحابی سرّ سیاسی امام عنوان داد؛ وی کسی بود که اسرار امام جواد علیه‌السلام را به سران شیعه می‌رساند.^۱ برخی از اصحاب سرّ عرفانی را نیز می‌توان در زمره این افراد جای داد؛^۲ اما همه اصحاب سرّ عرفانی در چنین جایگاهی قرار نمی‌گیرند و بسیاری از اصحاب اسرار سیاسی نیز از مقام عرفانی برخوردار نبودند. بنابراین می‌توان بین این دو دسته از اصحاب سرّ، نسبت عموم و خصوص من وجه تصویر کرد که البته اصحاب سرّ سیاسی مورد بحث این نوشتار نیست.

نسبت اصحاب سرّ با عارفان

ابتدا به نظر می‌رسد عارف نسبت به صحابی سرّ، شمول بیش‌تری داشته باشد؛ زیرا اصحاب سرّ، نخست به آن دسته از اصحاب عرفانی گفته می‌شود که مصاحبت معصوم را درک کرده‌اند و در برابر اصحاب ظاهر آن پیشوایان معصوم مطرح می‌شوند؛ اما این تنها یک برداشت ابتدایی از اصحاب سرّ و با ذهنیت تقابلی با اصحاب ظاهر است. همان‌گونه که قبل از این ملاحظه شد و بعد از این نیز خواهیم دید، اصطلاح اصحاب سرّ نیز از عمومیت مشابه برخوردار است و تنها مصاحبان حضوری آن پیشوایان را

۱. ام کلثوم بنت ابی جعفر علیها‌السلام می‌گوید: «حسین بن روح، سالها وکیل ابی جعفر بود؛ املاک آن حضرت را اداره می‌کرد و اسرارش را به سران شیعه منتقل می‌کرد» (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۷۲).

۲. مانند سلمان و حذیفه، میثم، قنبر، عمرو بن حمق خزاعی و... به‌خصوص برخی از آن‌ها به دلیل انتساب به ولایت و پیروی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیده‌اند.

شامل نمی‌شود؛ بلکه کسانی را که ارتباط معنوی و باطنی هرچند غیرحضور، با آنان دارد نیز در بر می‌گیرد.

برای روشن‌تر شدن بحث، از تعریف عارف آغاز می‌کنیم.

بوعلی در تعریف عارف می‌گوید: «المتصرف بفکره إلی قدس الجبروت مستدیماً لشروق نور الحق فی سره یخص باسم العارف»؛ عارف کسی است که اندیشه و فکرش را [از غیر حق] به سوی قدس جبروت الاهی متوجه نموده تا نور حق در دلش بتابد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۴۳)؛ و فخر رازی در توضیح عبارت یادشده می‌گوید: «و العارف هو المستغرق فی محبة الله تعالی و معرفته»؛ عارف کسی است که در محبت و معرفت خداوند متعال غوطه‌ور باشد (رازی، ۱۳۸۴: ۵۹۲).

بنابراین عارف کسی است که تلاش می‌کند از هر آنچه غیر حق است، اعراض کند تا جلوه‌های حق را دریابد و او را با چشم دل ببیند. تابش نور حق در دل عارف، همان «یافتن معارف باطنی» بر اثر ریاضت سلوکی است. سخن شارح نیز مؤید همین معناست. پاک کردن قلب و اندیشه از غیر حق و توجه به حق، دل را جلوه‌گاه حق و محل نزول معارف الاهی می‌کند: «دل‌های پاک بندگان، نظرگاه خداوند است، پس کسی که دلش را پاکیزه گرداند خداوند به آن نگاه می‌کند.»^۱ از این رو، برخورداران از معارف باطنی، کسانی‌اند که دل‌هایشان را پاکیزه کرده و برای نزول این معارف آماده کرده‌اند.

شیخ‌الرئیس تفاوت‌های عارف و زاهد و عابد را نیز در همین نوع توجه به حق ذکر می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۴۳).^۲ این تفاوت در روش معامله‌گونه غیر عارف و عاشقانه بودن شیوه عارف خود را نشان می‌دهد. بر این اساس، عارف تنها عاشق حقیقت و مشتاق رسیدن به حق است. اما مقصود و مراد غیر عارف تنها دریافت پاداش یا فرار از کیفر است. عارف به باطن می‌پردازد و غیر عارف به ظاهر مشغول می‌شود. برای عارف، حق غایت و مقصد

۱. نمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۷.

۲. همچنین برای امتیاز عارف از فیلسوف، رک: مطهری، ۱۳۷۷: ۲۹-۳۰.

نهایی است و برای غیرعارف، کسب ثواب و رهایی از عذاب مقصد نهایی است؛ و حق، وسیله رسیدن به آن است. عارف حق را برای ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت عبادت نمی‌کند؛ بلکه در این عبادت، او تنها حق را می‌خواهد (همان: ۱۴۴).

مصدق کامل چنین عرفانی، کسی است که در پرتو پیروی از شریعت حضرت ختمی مرتبت ﷺ و مصاحبت با او، از علم باطن برخوردار گشته است؛ چنان که اعلام می‌دارد: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ تو را برای ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت عبادت نمی‌کنم؛ بلکه تو را شایسته عبادت یافتم، پس عبادتت می‌کنم (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۶/۶۷).

بنابراین در امت حضرت ختمی مرتبت ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام اولین عارف و سید عارفان و باب علم النبی ﷺ است؛ و همو صاحب سرّ آن نبی گرامی خوانده می‌شود؛ زیرا او پیش‌تر و بیش‌تر از دیگران از میراث حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برخوردار گشته است و از این طریق به تمامی اسرار کتاب، آگاه شده است:

«من تحقّق بمیراث المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و ذاق سرّ التنزّل القرآنی من أمّ الكتاب الأكبر بالذوق الاختصاصی عرف أسرار الكتاب العزیز»؛ کسی که میراث [شریعت] مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در خود پیاده کرده و سرّ تنزل قرآن را از ام کتاب الاکبر [حضرت علمیه] با ذوق خاص دریافته، به اسرار کتاب خداوند معرفت یافته است (قونوی، ۱۳۸۱: ۳۴۶).

او در خلوت خود باکمیل از این اسرار، سنگینی و دشواریابی آن سخن گفته است: «هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَأَوْمًا إِلَى صَدْرِهِ بِيَدِهِ لَمْ أُصِبْ لَهُ حَمَلَةٌ»؛ بدان! این جا - با دست به سینه خود اشاره نمودند - دانش انباشته‌ای است که برای آن اهلی نمی‌یابم (تقفی، ۱۳۹۵: ۱۵۱/۱). در ادامه این سخن به استعداد و شایستگی افراد نیز اشاره شده و یادآوری می‌شود که هر کسی توان درک این علم را ندارد. این علم از همان معارفی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او نه با عبارت، که با اشارت منتقل کرده است:

«قَالَ: حَدَّثَنِي بِالْأَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ بَابٍ»؛ [امیرالمؤمنین]

فرمود: پیامبر به من هزار باب علم آموخت که از هر کدام آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۵۴/۱۵).^۱

دیگرانی که از این میراث نبوی سهم برده‌اند، در مقام بعدی و پس از او قرار دارند؛ حتی سلمان که در بین تابعان معصوم از همه مقدم‌تر و به این علم شایسته‌تر است، به آن پیشوای موحدان اقتدا کرده و او را چنین می‌شناسد:

عیاض، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: مَرَّ عَلِيٌّ بِبُنِّ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِمَالٍ فِيهِ سَلْمَانُ (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، فَقَالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قَوْمُوا فَخُذُوا بِحُجْرَةِ هَذَا، فَوَاللَّهِ لَا يَخْبِرُكُمْ بِسِرِّ نَبِيِّكُمْ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) أَحَدٌ غَيْرُهُ؛

عیاض از پدرش نقل می‌کند: علی عليه السلام بر جمعی گذشت که سلمان نیز در آن حضور داشت. سلمان گفت: دامن این مرد را بگیرید؛ به خدا سوگند! کسی غیر از او از سر پیامبر صلى الله عليه وآله، به شما خبر نمی‌دهد (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲۴).

سلمان در این سخن راه رسیدن به این علم را تنها از طریق اهل بیت علیهم السلام ممکن می‌داند و راه غیر از این مسیر را مسدود می‌بیند؛ و او خود از کسانی بود که در عمل از انفاس قدسی آن امام همام برخوردار گشت و هیچ گاه دست از دامن او برنداشت و تا پایان عمر همراه او بود.

بنابراین ویژگی عارف اصطلاحی، انصراف از غیر حق و توجه تام به اوست که در پرتو این توجه، معارف باطنی بر دل وی فرود می‌آید. همین نیز ویژگی صحابی سرری مانند امیرالمؤمنین عليه السلام است.

فیض کاشانی و به تبع او قمی، صاحب «تفسیر کنز الدقائق» نیز با توجه به ملاک پیش‌گفته (درک معارف باطنی)، تعبیر اهل سر را برای عارف اصطلاحی به کار برده و گفته‌اند: «أسرار الله لا ينالها إلا أهل السر»؛ اسرار خدا را جز اهل سر دریافت نمی‌کند (فیض

۱. برابر این گزارش و گزارش‌های دیگر، پیامبر صلى الله عليه وآله این علم را در همان بیماری منجر به وفاتشان و در یک نجوای دو نفره به علی عليه السلام انتقال داده است.

کاشانی، ۱۴۱۵/۱: ۴۱۵؛ و قمی، ۱۳۶۸/۳: ۳۰۹. همین طور کاشانی در جای دیگر که روش تفسیری خود را توضیح می‌دهد، می‌گوید:

[در این کتاب تفسیری]، به تبیین دشواری‌ها و حل رموز برخی روایات اساسی به گونه‌ای که شایسته آن است، نمی‌پردازم؛ زیرا فهم بسیاری از مردم از درک بایسته آن کوتاه است. این بدان خاطر است که علوم حقیقی‌ای وجود دارد که ما به پوشیده نگه داشتن آن مأمور شده‌ایم. تلاش می‌کنم در حد توان جز به اصطلاحات اهل ظاهر سخن نگویم و از اصطلاحات «اهل سر» که فهم عموم مردم از مقاصد آنان ناتوان است، استفاده نکنم (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۴۳/۱).

در این عبارات، همان ملاکی (دریافت معارف حقیقی و باطنی) که برای اصحاب سر به کار رفته، برای عارفان و اهل حقیقت و سیر و سلوک عرفان رسمی نیز به کار گرفته شده است و نکته قابل توجه آن که اهل ظاهر در تقابل با آنان، از دریافت این علوم ناتوان دانسته شده‌اند؛ ویژگی‌ای که برای اصحاب ظاهر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز می‌توان ذکر کرد.

اطلاق صحابی سر بر عارف

وحدت و یگانگی ملاک یادشده در عارف و صحابی سر، موجب شده است که اهل معرفت، عنوان اصحاب سر را برای عارفان نیز به کار برند. این اطلاق از همان آغاز شکل‌گیری عرفان، برای عارفان به کار گرفته شده است. این به‌کارگیری نشان می‌دهد که از همان آغاز، تفاوت ماهوی بین صحابی سر و عارف ملاحظه نمی‌شده است. ملا عبدالصمد همدانی عارف شیعی، حکایتی را از بایزید بسطامی نقل می‌کند که نشانگر تعمیم کاربرد این اصطلاح در قرون آغازین شکل‌گیری عرفان مصطلح است:

شخصی به ابویزید گفت: به من خبر رسیده که اسم اعظم خدا را می‌دانی، دوست دارم به من بیاموزانی. ابویزید گفت: اسم اعظم خدا را مرز محدود و مشخصی نیست، لیکن دل خود را برای مقام یگانگی حضرت حق تعالی خالی دار و توجه به غیر او را رها ساز؛ و هر گاه چنین شدی هر کدام از اسماء خدا را خواستی انتخاب کن و بدان دعا کن که به سبب آن، در آن واحد از مشرق به مغرب سیر خواهی نمود. آن مرد گفت: سبحان الله! می‌شود کسی در آن واحد

از مشرق تا مغرب سیر کند؟ ابو یزید گفت: آری و این کار نزد «اصحاب سر» کار مهمی نیست که تمامی ما سوی الله کلمه‌ای از کلمات اوست و از این بالاتر این که خدا را بندگانی است که در لامکان می‌ایستند به طوری که مادون عرش زیر پای آنان قرار می‌گیرد؛ پس به هر جا که خواهند دست یابند و هر چه خواهند بگیرند. آن مرد گفت: این دیگر چه مقامی است؟ گفت: مقام وصل، توصیف بردار نیست (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴/۱).

خواجه عبدالله انصاری نیز در قرن پنجم از این اصطلاح برای عارفان بهره می‌گیرد و مهم‌ترین ویژگی آنان را ناشناس بودن آنان (الاحفیاء) می‌داند (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۱۵). تلمسانی (عارف قرن هفتم) در شرح آن می‌گوید:

احفیا کسانی‌اند که خداوند متعال آنان را از مردم مخفی کرده است؛ آن‌گاه که حاضرند کسی آنان را نمی‌شناسد و آن‌گاه که غایبند، کسی از آنان یاد نمی‌کند. این که [خواجه عبدالله] فرمود: دربارهٔ آنان روایت وارد شده است، گویا اشاره به این سخن پیامبر علیه السلام است: «رَبُّ أَشْعَثِ أَغْبَرِ لَا يُؤْبَهُ إِلَيْهِ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَيَّ اللَّهُ لِأَبْرِ قَسْمَهُ؛ بسا خاک آلوده‌ای که اعتنایی به او نمی‌شود و اگر به خدا قسم یاد کند، به قسمش وفا می‌کند» (تلمسانی، ۱۳۷۱: ۴۷۳/۲).

همین اوصاف از زبان پیامبر ﷺ دربارهٔ وریس آمده است که از اصحاب سر پیشوایان معصوم به حساب می‌آید:

او کسی است که اگر نبیندش، به جست‌وجویش بر نمی‌آید؛ و اگر در برابرتان قرار گیرد، به او توجه نمی‌کنید (ابن‌شاذان قمی، ۱۴۲۳: ۴۸-۴۹)؛ و فرمود: چنانچه به خدا سوگند یاد کند، به آن وفا می‌کند (مسلم، ۱۴۱۲: ۱۹۶۹/۴، باب ۵۵، حدیث ۲۲۵).

بدین ترتیب همان ویژگی‌هایی که برای عارفان به عنوان اصحاب سر در قرن دوم، پنجم و هفتم به کار گرفته شده، در قرن اول برای اصحاب پیشوایان معصوم ﷺ به کار رفته است.

در دورهٔ معاصر نیز امام خمینی ﷺ که خود هم با معارف اهل بیت ﷺ و هم با

آموزه‌های عرفانی مصطلح آشنایی دارد، این گونه مصداق اصحاب سر را تعمیم می‌دهد و آن را برابر با اهل حقیقت و ارباب سلوک یعنی عارف به کار می‌برد:

«والتحقیق عند اصحاب السر و الحقیقة و ارباب السلوك و الطريقة [هو] ان لا موجود فی المراتب الخلقية إلا المشیءة المطلقة الإلهية»؛ آنچه نزد اصحاب سر و حقیقت و ارباب سلوک و طریقت ثابت و محقق است، این است که در مراتب خلقیه جز مشیت مطلق الاهی وجود ندارد (امام خمینی، ۱۴۱۶: ۹۸).

در این عبارت، اصطلاح اصحاب سرّ برای کسانی به کار رفته که به حقیقت مراتب هستی دست یافته‌اند و می‌دانند که در این مراتب جز مشیت الاهی چیزی وجود ندارد؛ و اینان همان عارفان اصطلاحی و ارباب سیر و سلوک عرفانی‌اند.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بین عارف اصطلاحی و اصحاب سرّ پیشوایان معصوم، تفاوت ماهوی جز در تقدم و تأخر اطلاق این اصطلاح وجود ندارد؛ هرچند در کاربرد ابتدایی اصطلاح «اصحاب سرّ»، با یک انصراف بدوی، مصاحبت با معصوم علیه السلام به ذهن می‌رسد؛ اما این انصراف بدوی به تدریج کنار گذاشته شده و به یک اصطلاح عرفانی خاص درآمده است. بنابراین اگر این اصطلاح با پسوند قید «پیشوایان معصوم» به کار رفت، آن‌گاه این اصطلاح تنها شامل آن دسته از اصحاب سرّ می‌شود که ارتباط بدون واسطه با آن بزرگوران داشته‌اند و از آن‌جا که این ویژگی (ارتباط بدون واسطه) بنا بر تعریف، مقوم معنای اصحاب سرّ نیست، موجب تفاوت ماهوی با اصحاب سرّ به معنای کلی آن نمی‌شود.

توجه به این نکته ضروری است که دست‌یابی به معارف باطنی یادشده و رسیدن به مراتب بالاتر دین، تنها از راه قلب و درون است و با مجاهده درونی و ریاضت سلوکی و در اتصال و پیوند با یک مرشد و راهبر معنوی حاصل می‌شود و این مرشد معنوی همان پیشوای معصوم علیه السلام است؛ زیرا معارف و علوم یادشده از آنان، آغاز و به آنان، ختم

می‌شود؛ و تنها از مجرای آنان این معارف به افراد (چه خود بدانند یا ندانند) داده می‌شود. برای همین اهل معرفت اصطلاحی نیز از این اتصال‌گزیری نمی‌یابند.^۱ بنابراین اتصال به چنین مرشد معنوی، شرط لازم و ضروری برای رسیدن به آن معارف است. حال که حقیقت اصحاب سرّ به صورت اجمالی و کلی روشن شد، در این جا این پرسش مطرح می‌شود که (به لحاظ اثباتی) در بین اصحاب پیشوایان معصوم چه کسانی مصداق اصحاب سرّ هستند و چگونه و با چه ویژگی‌هایی می‌توانیم آنان را از دیگر اصحاب بازشناسیم؟

برای شناخت آنان راه‌هایی چند، می‌تواند وجود داشته باشد که به آن اشاره می‌شود؛ هرچند راه‌های شناخت به این موارد محدود نخواهد بود.

راه‌های بازشناسی اصحاب سرّ

۱. تصریح یا اشار پیشوایان

یکی از راه‌های شناخت اصحاب سرّ، سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام است که درباره این افراد به ما رسیده است. کسانی را که آنان خود به تصریح یا به تلویح مشخص کرده و آنان را از اصحاب سرّ دانسته‌اند و یا به جایگاه عرفانی آن‌ها اشاره کرده‌اند، اصحاب سرّ به حساب می‌آیند. برای نمونه، کمیل از کسانی است که امام به اهل سرّ بودن وی صحه گذاشته است. برابر گزارش تاریخی، کمیل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره «حقیقت» پرسشی را مطرح می‌کند و امام پاسخی نمی‌دهد. کمیل به امام عرض می‌کند: آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ امام با پاسخ به پرسش وی، سخن او را در

۱. جنید که شیخ طائفة عارفان اصطلاحی به شمار می‌رود، گفته است: «شیخ و مقتدای ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن، علی مرتضی است رضی الله عنه؛ اندر علم و معاملات، امام این طریقت علی است؛ از آن که علم این طریقت را اهل این اصول گویند و معاملاتش به جمله بلا کشیدن است» (هجویری، ۱۳۷۶: ۸۴)؛ و نیز گفته بود: «اگر مرتضی يك سخن به کرامت نگفتی، اصحاب طریقت چه کردند» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۴۱۷).

صاحب سرّ بودنش تأیید می‌کند.

۲. نقل معارف باطنی

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام معارف دینی را طبقه‌بندی می‌کنند و آن را برای افراد مختلف به فراخور فهم و جایگاه استعداد معرفتی آن‌ها ارائه می‌کنند: «إِنَّا مَعَاثِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ ما پیامبران و وظیفه داریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم (کلینی، ۱۴۲۹: ۵۱/۱). در این جا از پیامبران سخن گفته شده است، اما با الغای خصوصیت، وارثان و جانشینان آنان در امر دین، نیز همین گونه‌اند؛ بر این اساس آنان از بیان برخی معارف برای بعضی افراد امتناع کرده و برای بعضی دیگر آن‌ها را بیان می‌کنند و بدین ترتیب مشخص می‌شود که آن افراد، برای بیان این نوع معارف، انتخاب شده و با دیگران متفاوتند و توان فهم و ظرفیت تحمل آن معارف را دارند. از این رو، این افراد نیز اصحاب سرّ محسوب می‌شوند؛ مثلاً امام صادق علیه‌السلام درباره آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ» (الحج: ۲۹) دو نوع تفسیر بیان می‌کنند که گویای دو سطح ظاهری و باطنی معنای آیه است. معنای ساده‌تر و ظاهری آن را به یکی از اصحاب (عبدالله بن سنان) و معنای عمیق و باطنی آن را به یکی دیگر از اصحاب (ذریح محاربی) می‌گویند (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۴۸/۹).

امام به دو سطحی بودن معنا و تفاوت فهم‌های گیرندگان آن تصریح می‌کند. در این جا ذریح برای بیان معرفت عمیق‌تر آیه، از سوی امام برگزیده شده است؛ از این رو، صحابی سرّ امام محسوب می‌شود.

در مواردی نیز پیشوایان به اصحاب یادآوری می‌کنند که از بازگویی معارف عمیق و سنگین به دیگران خودداری نمایند و با آنان به قدر فهم و درکشان سخن بگویند. امام موسی کاظم علیه‌السلام به یونس بن عبدالرحمان توصیه می‌کند: «یا یونس! ارفق بهم فإنّ كلامك يدقّ عليهم»؛ ای یونس! با مردم مدارا کن؛ آنان سخنان تو را نمی‌فهمند (کشی، ۱۴۰۹: ۴۸۸)؛ و وقتی یونس از مردم شکایت می‌کند که آن‌ها او را زندیق می‌خوانند، امام به او دل‌داری می‌دهد (همان). امام رضا علیه‌السلام نیز در جواب شکایت یونس از یاران خود، مشابه همین

جواب را می‌گوید: «دارهم؛ فَإِنَّ عقولهم لاتبلغ»؛ با آنان مدارا کن، عقل آنان به آنچه می‌گویی، نمی‌رسد (همان). این بدان جهت بود که یونس، معارفی را می‌دانست که برای دیگران فهم آن دشوار بوده است؛ و وقتی یونس آن را بازگو می‌کرده، دیگران از سر انکار و ستیز با او برمی‌خاسته‌اند.

بنابراین نوع روایاتی که اصحاب سرّ از پیشوایان نقل می‌کنند، می‌تواند یکی از معیارها و ملاک‌های شناخت یاران عرفانی آنان باشد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایاتهم عنا»؛ جایگاه [معرفتی] افراد به مقدار روایاتی است که از ما نقل می‌کنند (حمیری، ۱۴۱۳: ۲۱). مراد از مقدار در این روایت، نه کمیت، که کیفیت روایات نقل شده است. این از روایت دیگری که از آن امام همام نقل شده، روشن می‌شود: وی علیه السلام می‌فرماید: «اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا»؛ جایگاه پیروان ما را از نیکویی نقل آن‌ها از روایات ما به دست آورید (همان).

مرحوم مجلسی اول در توضیح آن می‌گوید که مراد از آن به گواهی «ان حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان»، علو و رفعت مفاد روایاتی است که عقل بیش‌تر مردم به آن نمی‌رسد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۶: ۹۵/۱).

بنابراین نقل روایاتی که مفاد معرفتی عمیق و فراتر از سطح فهم عموم دارد، بر رفعت مقام راوی آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که راوی، توان درک معارف آن را داشته است؛ و به همین دلیل، معصوم علیه السلام آن معارف را به او گفته است. در بین راویان، افراد زیادی بوده‌اند که به سبب نقل این گونه روایات و ناتوانی مخاطبان در درک آن، مورد طعن و قرح قرار گرفته و به آنان نسبت غلو داده شده است. مرحوم نوری در خاتمه «مستدرک» دربارهٔ عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید:

می‌گویم: علاوه بر آن‌که ابن‌محبوب (از اصحاب اجماع) و علی بن الحسن از او [عبدالرحمن بن کثیر] روایت کرده است... بررسی اخبار نشان می‌دهد که او از اصحاب سرّ بوده است. از این‌جا به دست می‌آید که تضعیف او توسط

نجاشی به دلیل نقل روایات عجیب [ناسازگار با عقاید رایج و غیر قابل فهم] بوده که نجاشی به او نسبت غلو داده است؛ دقت کنید (نوری، ۱۴۰۸: ۴۰۱/۴).

عبدالرحمن بن کثیر و برادرزاده او، **علی بن حسان بن کثیر** از کسانی اند که به آنان نسبت غلو داده شده است و به همین دلیل، هر دو نفر را **ابن غضائری** تضعیف کرده است. مجلسی *اول* درباره آنها می گوید:

و أما ضعفهما بالعلو فالذی ظهر لی من التتبع أنهما کانا من أصحاب الأسرار و لهذا حکم بصحّة أخبارهما الصدوقان؛

این که این دو نفر به سبب غلو تضعیف شده اند، با تتبع برایم ثابت شده که آنان از اصحاب سرّ بوده اند و به همین خاطر صدوق و پدرش، روایات آنان را پذیرفته اند (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱۴۳/۱۴).

از این جا می توان گفت انتساب به غلو، یکی از معیارهایی است که می تواند با بررسی روایات نقل شده و اطمینان به اعتبار آن، مقام و خصوصیت و صحابی سرّ بودن راوی را به دست آورد.

۳. نشانه ها و ویژگی های خاص

یکی دیگر از مواردی که می تواند به شناخت عرفانی بودن اصحاب کمک کند، ویژگی های خاصی مانند اطلاع صحابی بر امور غیبی و اسرار درونی دیگران و صدور کرامات و مانند آن از سوی او است. متحقق شدن به این ویژگی ها، خود نیازمند نوعی تهذیب و طهارت نفس است که به دنبال آن، دستیابی به سطوحی از معرفت باطنی حاصل می شود. برخی از اصحاب از این ویژگی ها برخوردار بوده اند. در این جا به اشاره به یک مورد بسنده می کنیم. زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمود: سلمان از علم اول و آخر برخوردار بود؛ او دریای بی پایان و از ما اهل بیت علیهم السلام بود. علم او تا آن جا بود که وقتی به شخصی در یک جمع برخورد کرد، به او گفت: ای بنده خدا! از کاری که صبحگاهان در اندرون خانه انجام دادی، توبه کن و از خدا بترس! آن مرد گفت: از خداوند بخشش می طلبم و به سوی او باز می گردم. امام فرمود: آن گاه سلمان از آن جا

دور شد. همراهان به آن شخص گفتند: سلمان تو را به چیزی نسبت داد و تو از خود دفاع نکردی؟ گفت: او مرا از چیزی خبردار ساخت که کسی جز پروردگار عالم و من از آن آگاه نبود (مفید، ۱۴۱۳: ۱۱).

گذشته از صدر روایت که خود ملاک مستقلى در معرفى جایگاه معنوى و مقام عرفانى سلمان است، ذیل روایت ملاک دیگری را برای معرفى این مقام نشان می‌دهد. این ملاک و ویژگی، برونداد و نشانه همان مقام معنوى و عرفانى است که سلمان از آن برخوردار بوده است.

درباره اصحاب عرفانى، مواردی از این جریان‌ها کم‌وبیش گزارش شده است که با بررسی آن می‌توان به وضعیت معنوى و عرفانى آنان دست یافت.

نتیجه

در جمع‌بندی از گفته‌های پیشین، می‌توان یادآوری کرد که در اسلام به لحاظ عمق و دشواری برخی معارف آن، از همان آغاز افراد خاصی برای فراگیری آن معارف برگزیده شدند تا این بُعد معرفتی و معنوی که از قضا مهم‌ترین و بلکه اصلی‌ترین بخش دین در تربیت و کسب کمالات برتر بود، به آیندگان نیز برسد. خصوصیت این معارف آن بود که هر کسی توان تحمل و برخورداری آن را نداشت و تنها کسانی که به لحاظ شرایط روحی و معنویت قلبی آمادگی آن را داشتند، از سوی پیشوایان معصوم برای این معارف برگزیده می‌شدند. آماده‌ترین و مستعدترین افراد در بین امت پیامبر ﷺ، علی ﷺ بود و این معارف ابتدا و به تمام و کمال، به او منتقل شد و او باب این علم و همه علوم پیامبر شد. بدین ترتیب، عرفان در اسلام، با نبوت آغاز شده، با ولایت ادامه می‌یابد و به همین لحاظ، سیر عرفان در جهان اسلام با امیرالمؤمنین ﷺ پیوند می‌خورد؛ هرچند برخی همانند سلمان و اویس و... در این علم به پیامبر نسبت می‌رسانند؛ اما آنان با توصل و انتساب ولایی به باب این علم (علی ﷺ) به آن دست یافته‌اند. هدایت سلمان به مردم در فراگیری این معرفت از علی ﷺ و اطاعت/وایس از آن حضرت ﷺ تا پای جان، گواه روشنی بر این مدعا است.

بنابراین اصحاب سرّ پیشوایان معصوم علیهم السلام، کسانی اند که برای بیان معارف عمیق دینی و لایه‌های درونی‌تر آن برگزیده شده‌اند؛ معارفی که ظرفیت و توان خاصی برای فهم آن نیاز است و این افراد از این ظرفیت و توان برخوردارند. در این تفسیر، اصحاب سرّ همه آن کسانی اند که یا مصاحبت (ظاهری یا باطنی) معصوم را درک کرده و این معارف را دریافت کرده‌اند یا درباره آنان جریانی نقل شده که نشان‌دهنده برخورداری آنان از معارف باطنی است؛ هرچند که در روایات آن‌ها را «اصحاب سرّ» نخوانده باشند. نقل معارف باطنی از سوی آنان، به معنای آن است که آن‌ها برای آن معارف انتخاب شده‌اند و تشخیص داده شده که آنان ظرفیت و توان آن معارف را دارند؛ بنابراین کسانی که معارف عرفانی را بدون واسطه از پیشوایان نقل و بازگو کرده، یا دیگران حالات معنوی آنان را به صورت پیش‌گفته گزارش کرده‌اند، از اصحاب سرّ پیشوایان معصوم محسوب می‌شوند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، بی جا.
۴. — (۱۳۸۵ش)، المحيط الاعظم و البحر الخصم فی تأویل کتاب العزیز المحکم، تعلیقه از محسن موسوی تبریزی، المعهد الثقافی نور علی نور، چاپ اول
۵. ابن أبی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول
۶. ابن سینا، حسین بن علی (۱۳۷۵)، الاشارات و التنبيهات، قم، نشر البلاغه، چاپ اول
۷. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل (۱۴۲۳)، الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليهما السلام، مكتبة الأمين، قم، چاپ اول
۸. ابن عقده كوفي، احمد بن محمد (۱۴۲۲)، قم، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، دليل ما، چاپ اول
۹. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بيروت، لبنان، چاپ سوم.
۱۰. ابونعيم احمد بن عبدالله الاصبهاني (بی تا)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دار ام القراء للطباعة و النشر، قاهره، مصر، چاپ اول.
۱۱. انصاری، خواجه عبدالله (۱۴۱۷)، منازل السائرین، دار العلم، قم، چاپ اول.
۱۲. تلمسانی، عقیف الدین سلیمان بن علی (۱۳۷۱)، شرح منازل السائرین، انتشارات بیدار، قم، چاپ اول
۱۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۳۶۶)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول
۱۴. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال (۱۳۹۵)، الغارات أو الإستنفار و الغارات (ط. الحدیثة)، انجمن آثار ملی، تهران، چاپ اول
۱۵. جامی، عبدالرحمن (۱۳۵۸)، الدررة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، چاپ اول
۱۶. — (۱۳۷۰)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ دوم.

۱۷. جزائری، نعمت الله بن عبدالله (۱۴۰۸)، **كشف الأسرار فی شرح الإستبصار**، مؤسسة دار الكتاب، قم، چاپ اول
۱۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، **تحریر رساله الولاية**، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول
۱۹. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول
۲۰. حلی، حسن بن علی بن داود (۱۳۴۲)، **الرجال**، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول
۲۱. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳)، **قرب الإسناد**، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول
۲۲. خمینی، روح الله (۱۴۱۰)، **تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الأنس**، پاسدار اسلام، قم، چاپ اول
۲۳. — (۱۴۱۶)، **شرح دعاء السحر**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، چاپ اول
۲۴. رازی، فخرالدین (۱۳۸۴)، **شرح الاشارات و التنبیها**، تحقیق نجف زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ اول
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، **مفردات ألفاظ القرآن**، دار القلم و الدار الشامیة، بیروت و دمشق، چاپ اول
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷)، **الفائق فی غریب الحدیث**، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول
۲۷. سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۲)، **شرح الأسماء الحسنی**، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول
۲۸. **ملاصدرا**، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳)، **شرح أصول الكافی**، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول
۲۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶)، **الأمالی**، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ ششم
۳۰. — (۱۳۶۲)، **الخصال**، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول
۳۱. — (۱۴۰۳)، **معانی الأخبار**، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ اول
۳۲. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم**، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوم
۳۳. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابی بکر ابراهیم (۱۳۷۶)، **تذکرة الاولیا** (از روی نسخه مصصح نیکلسون)، انتشارات میلاد، تهران، چاپ اول

۳۴. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۸)، **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، مقاله ششم (ادراکات اعتباری)، انتشارات صدرا، قم، چاپ ششم.
۳۵. — (۱۳۸۳)، **رسالة الولاية**، در: **طريق العرفان**، ترجمة صادق حسن زاده، انتشارات کتابسرای اشراق، قم، چاپ اول.
۳۶. — (۱۴۱۷)، **الميزان في تفسير القرآن**، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ پنجم.
۳۷. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم (۱۴۱۳)، **دلایل الإمامة (ط. الحديثة)**، جلد، بعثت، قم، چاپ اول.
۳۸. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، **مجمع البحرين**، مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴)، **الأمالی**، دار الثقافة، قم، چاپ اول.
۴۰. — (۱۳۷۳)، **رجال الطوسی**، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين، قم، چاپ سوم.
۴۱. — (۱۴۱۱)، **الغیبة**، دار المعارف الإسلامية، قم، چاپ اول.
۴۲. غزالی، ابوحامد محمد (بی تا)، **إحياء علوم الدين**، دار الكتاب العربي، بیروت، لبنان، چاپ اول.
۴۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵)، **تفسیر الصافی**، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم.
۴۴. — (۱۴۱۷)، **المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء**، مؤسسة انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم.
۴۵. — (۱۴۰۶)، **الوافی**، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی، اصفهان، چاپ اول.
۴۶. فیومی، أحمد بن محمد (۱۴۱۴)، **المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير للرافعی**، مؤسسة دارالهجرة، قم، چاپ دوم.
۴۷. قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲)، **قاموس قرآن**، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ ششم.
۴۸. قمی علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، **تفسیر قمی**، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، دار کتاب، قم، چاپ چهارم.
۴۹. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸)، **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، چاپ اول.
۵۰. قونوی، صدرالدین (۱۳۸۱)، **إعجاز البيان في تفسير أم القرآن**، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول.
۵۱. قیصری، داود (۱۳۷۵)، **شرح فصوص الحکم**، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول.

٥٢. كاشاني، عبدالرزاق (١٤٢٦)، اصطلاحات الصوفية، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول.
٥٣. كربلايي، شيخ جواد (بي تا)، الأنوار الساطعة في شرح الزيارة الجامعة، تحقيق محسن اسدي، دار الحديث، قم، چاپ اول.
٥٤. كشي، محمد بن عمر (١٤٠٩)، اختيار معرفة الرجال، مؤسسة نشر دانشگاه مشهد، مشهد، چاپ اول.
٥٥. كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق (١٤٢٩)، الكافي، دار الحديث، قم، چاپ اول.
٥٦. مجلسي، محمدباقر بن محمدتقي (١٤٠٣)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ دوم.
٥٧. — (١٤٠٤)، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم.
٥٨. مجلسي، محمدتقي بن مقصودعلي (١٤٠٦)، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، مؤسسة فرهنگي اسلامي كوشانبور، قم، چاپ دوم.
٥٩. مستملي بخاري، اسماعيل (١٣٦٣)، شرح التعرف لمذهب التصوف، انتشارات اساطير، تهران، چاپ اول.
٦٠. مطهري، مرتضى (١٣٧٧)، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، چاپ هشتم.
٦١. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣)، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، چاپ اول.
٦٢. — (١٤١٣)، الإختصاص، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، چاپ اول.
٦٣. مهائمي، علاء الدين علي بن أحمد (١٤٢٩)، مشرع الخصوص إلى معاني النصوص، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول.
٦٤. نجاشي، احمد بن علي (١٣٦٥)، رجال النجاشي، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ ششم.
٦٥. نوري، حسين بن محمدتقي (١٤٠٨)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (الخاتمة)، مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، قم، چاپ اول.
٦٦. واسطي بغدادي، احمد بن حسين (١٣٦٤)، الرجال، دار الحديث، قم، چاپ اول.
٦٧. هجویری، علي بن عثمان جلابي غزنوی (١٣٧٦)، كشف المحجوب، تصحيح ژوكوفسكي، انتشارات طهوري، تهران، چاپ پنجم.
٦٨. هلالی، سليم بن قيس (١٤٠٥)، كتاب سليم بن قيس الهلالي، انتشارات الهدای، قم، چاپ اول.
٦٩. همداني، ملاعبدالصمد (١٣٨٧)، بحر المعارف، انتشارات حكمت، تهران، چاپ اول.